

(1)

هو الظاهر الناطق المقتدر العليم الحكيم

الحمد لله الذى اظهر بسططانه ما اراد و زين اليوم بنسبته اليه و سماه فى كتب السماء بيوم الله و فيه ظهر ما بشر به رسله و كتبه و زبره فلما اتى الوعد اشرق نير الظهور انه هو مكرم الطور بسططان ما خوفته شوكة العلماء و الامراء و ما منعتة سطوة الجبابرة و لا ظلم الفراعنة قام امام الوجوه و قال تالله انا المكنون و انا المخزون و انا الذى بذكرى تزينت سماء البرهان بانجم البيان و الامكان بنور العرفان تعالى من اظهر نفسه و انزل برهانه و اسمع الكل آياته البهاء و التكبير على ايدى امره بين عباده الذين جعلهم تراجمة وحيه و ما انزله فى كتابه و بهم ماج بحر العرفان بين الاديان و اشرق نير العلم من افق الامكان و اضأت بنوره الآفاق و اهترت به افئدة العشاق فى يوم الميثاق يا ايها الطائر فى هواء العرفان و الناظر الى افق رحمة ربك الرحمن انا امسكنا القلم بما اكتسبت ايدى الامم و اخذنا زمامه فى برهة من الزمان بما احاطت بنا الاحزان من الذين نبذوا البر و التقوى و اخذوا البغى و الفحشاء اولئك اشتعلوا بنار الحرص و الهوى و خانوا فى اموال الورى من دون اذن من الله رب العرش و الثرى و مالك الآخرة و الاولى

قل الهى الهى لا تطردنى عن بحر عطائك و لا تمنعنى عن ظل قباب فضلك و عزتك يا سلطان الوجود و مالك ممالك الكرم و الجود ما اتخذت لنفسى دونك سلطانا و لا سوئك ربا اسئلك بخير كوثر البيان و هزيز نسيمات ظهورك فى الامكان و بآياتك الكبرى و حفيف سدرة المنتهى ان تؤيد عبادك على العدل فى امرك و الانصاف فى ظهورك اى رب تريهم معرضين عن ساحة عزك و متمسكين باوهامهم فى ايامك نبذوا بحر العلم ورائهم مقبلين الى غدير الوهم لم ادري يا الهى باى حجة يتبعون ما عندهم و باى برهان ينكرون ما انزلت عليهم من سماء فضلك و اظهرت لهم من اصداق بحر ارادتك اشهد بظهورك ظهر السبيل و نزل الدليل و تمت الحجة و كملت النعمة اى رب انا عبدك و ابن عبدك اكون متوجها الى انوار وجهك و متمسكا بحبل عنايتك و معترفا ببحر بيانك و سماء حكمتك و مقرا بما نطق به لسان عظمتك و ما انزلته فى كتبك اى رب ايد الغافلين على الاعتراف بما اظهرته بقوتك و المعرضين على الاقبال الى باب رحمتك و المنكرين على الاقرار بوحدانيتك و فردانيتك اى رب وفقهم على الرجوع اليك و القيام على تدارك ما فات عنهم عند تجليات انوار نير ظهورك انت الذى بارادتك نصبت راية اسمك الوهاب فى المآب و ارتفع خباء مجدك امام وجوه الاحباب طوبى لغريب قصد ظلك و لفقير اراد بحر غنائك و طوبى لطالب تمسك بحبل قربك و تشبث بذيل عطائك و طوبى لقاصد قصد فرات رحمتك و مخزن كرمك و طوبى لمنقطع نبذ ما دونك و اخذ ما امر به فى كتابك المبين

بلسان پارسی ندای مظلومرا بشنو نابالغهای عالم عمل نمودند آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننموده و گفته‌اند آنچه را که هیچ مشرکی نگفته نفوسیکه در طین ظنون و اوهام غرقند قابل ادراک تجلیات انوار آفتاب حقیقت نبوده و نیستند تا قلب از نار و هم فارغ نشود البته بنور یقین فائز نگردد کجایند ان نفوس کدره موهومه و نفوسیکه از عالم گذشته‌اند و بر شاطی بحر انقطاع خرگاه افراخته اند یا ایها الناظر الی الوجه چندی قلمرا از تحریر منع نمودیم و سبب آن احزان وارده بوده چه که حضرت تقوی در تحت بر اثن نفس و هوی مشاهده شد آتش طمع و حرص بر هیکل تقدیس وارد آورد آنچه را که قلم از ذکرش عاجز و اوراق از حملش قاصر نفوس موجوده قابل ادراک مقامات نبأ عظیم نبوده و نیستند الا من شاء ربک پر امل قادر بر طیران در اینفضای مقدس مبارک نه قل یا قوم اتقوا الله و لا تکونوا من الغافلین ضعوا ما سمعتم و رایتم و اخذتم و خذوا ما اوتیتم من لدی الله رب العالمین لعمر الله لا یغنیکم ما عندکم و لا ینفعکم ما عند الاحزاب ضعوا الظنون و الاوہام متوجهین الی افق اشراق منه نیر الایقان من لدی الرحمن هذا ما امرتم به من قبل فی الواح شتی و فی هذا اللوح المبین

یا محمد علیک بهائی امروز هر نفسی اراده نماید بافتاب حقیقت که از افق سماء سجن اشراق نموده توجه کند باید قوه مدرکه را از قصص اولی مقدس نماید و رأس عرفانرا بتاج انقطاع و هیکل وجود را بطراز تقوی مزین دارد و بعد اراده تغمس در لجه بحر احدیه کند

یا علی علیک بهاء الله الابدی امروز روز کلمه مبارکه قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون است قاصدین بایدحین قصد ذروه علیا در قدم اول از کوثر این آیه مبارکه بیاشامند و همچنین در قدم ثانی امام کعبه الهی این آیه را بلسان حقیقت تلاوت کنند انی ترکت ملة قوم لا یؤمنون بالله وهم بالآخرة هم کافرون اگر طالب بانچه ذکر شد فائز شود او لائق تقرب و حضور و قابل طیران در این هواء مقدس است و الا باید باوہام معرضین و مغلین تأسی نماید چنانچه نموده‌اند

یا محمد قبل علی هر خس و خاشاکی لائق این بساط نبوده و نیست باری اسباب توجه بشاطی بحر معانی و تقرب بانوار آفتاب حقیقی آنست که ذکر شد من دون آن السبیل مسدود و الطلب مردود باعلی النداء کل را بافق اعلی دعوت نمودیم و لکن غافلین و معرضین نپذیرفتند از حق جل جلاله مسئلت نما شاید عباد را تأیید فرماید و قوت و قدرت بخشد تا از مرقاة اسماء صعود نمایند یعنی بگذرند و قصد سماء معانی کنند هادی دولت آبادی را بنصایح مشفقانه و مواظ حکیمانه نصیحت نمودیم که شاید از شمال و هم بیمین یقین توجه کند و از موهوم

بشطر قیوم اقبال نماید و بانوار حضرت معلوم فائز شود نصایح قلم اعلی در صخره صما اثر نمود و ثمری ظاهر نه حال جمعی بمثابه حزب شیعه ترتیب داده و باغواوی آن نفوس غافله مشغول و بر اصنام اسماء معتکف سبحان الله حزب قبل از تجارت اسماء چه ربی تحصیل نمودند و بچه فوزی فائز گشتند در یوم جزاء کل از حقیف سدره منتهی محروم مشاهده شدند و شجره مبارکه را بایادی بغی و فحشا قطع نمودند و بر منابر بلعن و سب مشغول بوده و هستند انظر کیف جعل الله اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و بخدمتش قیام کردند قائم حقیقی بنور الهی در ایران قیام بر امر فرمود شهیدش نمودند و بر اطفاء نورش همت گماشتند و عمل نمودند آنچه را که عین حقیقت گریانست از ورود اینمظلوم در زوراء الی حین بمثابه امطار الواح مقصود عالمیان بر اهل ایران باریده مع ذلک آگاه نشدند و در غفلت و شقاوت قدیم خود باقی و برقرار و اگر این عنایت از ان شطر باین جهات توجه مینمود حال کل را مقبل الی الله مشاهده مینمودید انه ینطق بالحق و لکن الخلق فی حجاب مبین اسمع النداء من شطر عکاء و خذ بیدک الیمنی کأسا من رحیق بیان ربک مولی الوری و بیدک الاخری کوبا من ذکری الابهی رغما لمن فی ناسوت الانشاء الذین انکروا آیاتی الکبری بما اتبعوا اهل البغی والفحشاء و مظاهر النفس و الهوی

یا ایها المتوجه الی انوار الوجه باسم حق جل جلاله در هر حین از این رحیق مبین بیاشام اینر حیق مطلع انبساط و نشاط است نه سکر و فساد قل الهی الهی لک البهء بما ذکر تتی من قلمک الاعلی و زیننتی بطراز عزک و عطائک و نورت قلبی بنور معرفتک اسئلک یا من باسمک طار الموحدون فی هوآء قربک و انجذبت افئدة المخلصین من رشحات بحر بیانک ان تؤید عبادک علی الاقرار بما اظهرت لهم بجودک و کرمک و ما انزلت علیهم من سماء عرفانک انک انت الفضال الکریم و المقندر العزیز العظیم اشکر الله ربک رب العرش العظیم و الکرسی الرفیع بما انزل لک ما یبقی به اسمک و ذکرک بدوام اسمائه الحسنی و صفاته العلیا انه هو الفیاض ذوالفیض العظیم و هو الفضال ذوالفضل المبین لا اله الا هو العظیم الحکیم

یا نبیل قبل علی خفاشهای عالم عباد الله را بصد هزار او هام و ظنون از تجلیات آفتاب حقیقت منع مینمایند کوثر استقامت و بیان و رحیق اطمینان و ایقان نصیب نفسی است که ببصر حق بافق اعلی ناظر باشد و بسمع او باصغاء نداء توجه نماید امروز امواج بحر بیان مقصود عالمیان امام وجوه ادیان ظاهر و تجلیات انوار ظهور مکلم طور مشهود و سدره رحمن در قطب فردوس اعلی ناطق یا لیت قومی یعلمون یا لیت قومی یسمعون یا لیت قومی ینظرون این ایام اغنام الهی بین ذناب ارض مبتلی و این مظلوم تحت برائث بغضا و لکن شاکریم که حق

عنایت فرمود و تأیید نمود بشأنی که من دون ستر و حجاب ما بین احزاب اظهار نمودیم آنچه را که سبب اعظمست از برای اصلاح عالم و نجات امم با احدی مداهنه ننمودیم و در اجرای اوامر الهی توقف نکردیم ظلم ظالمین و ضرر معتدین قلم اعلی را از اظهار کلمه علیا منع ننمود هر هنگام نفسی از اصحاب جرأید و غیره بر اعراض قیام مینمود اعضا و اجزای دولت سرا و جهرا ترغیب مینمودند و تقویت میکردند باری در ظاهر و باطن در ترضیع امر الله جاهد و ساعی و لکن اینمظلوم منقطعا عن العالم و الامم ذکر نمود آنچه را که سبب تطهیر عالم است از ضغینه و بغضا و علت اخماد نار بغی و فحشا ناصر و معینی مشهود نه از هر جهتی سهام مفتریات مغلین و اسنه ملحدین بر هیکل امر وارد اینمظلوم در سنین متوالیات باینکلمات عالیات ناطق سبحانک یا الهی لو لا البلیا فی سبیلک من این تظهر مقامات عاشقیک و لو لا الرزایا فی حبک بای شیء تبیین شوئن مشتاقیک و عزتک انیس محبیک دموع عیونهم و مونس مریدیک زفرات قلوبهم و غذاء قاصدیک قطعات اکبادهم و ما الذ سم الردی فی سبیلک و ما اعز سهم الاعداء لاعلاء کلمتک یا الهی اشربنی فی امرک ما اردته و انزل علی فی حبک ما قدرته و عزتک ما ارید الا ما ترید و لا احب الا ما انت تحب توکلت علیک فی کل الاحوال اسئلك یا الهی ان تظهر لنصرة هذا الامر من کان قابلا لاسمک و سلطانک لیذکرنی بین خلقک و یرفع اعلام نصرک فی مملکتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المهیمن القیوم سبحانک اللهم یا الهی قو قلوب احبائک بقوتک و سلطانک لئلا یخوفهم من فی ارضک ثم اجعلهم یا الهی مشرقین من افق عظمتک و طالعین من مطلع اقتدارک ای رب زینهم بطراز العدل و الانصاف و نور قلوبهم بانوار المواهب و الالطاف انک انت الفرد الواحد العزیز العظیم اسئلك یا مالک القدم و مولی العالم و مقصود الامم بالاسم الاعظم ان تبدل اریکه الظلم بسریر عدلک و کرسی الغرور و الاعتساف بعرش الخضوع و الانصاف انک فعال لما تشاء و انک انت العلیم الخبیر

بگو یا حزب الله از هر شطر و جهتی اعدا باسیوف بغضا احاطه نموده اند و معین و یآوری بر حسب ظاهر نبوده و نیست بعضی از نفوس غافله موهومه باظهار عناد و مفتریات از برای خود مقام و اعتباری را راجی و آملند و چون اینمظلومرا بی معین و ناصر دیده اند با اسیاف بغض و عناد حمله نموده اند سبحان الله چهل سنه بنصایح و مواعظ عباد را از نزاع و فساد و جدال منع نمودیم و از فضل الهی و رحمت رحمانی این حزب از سلاح باصلاح توجه نمودند و ارادة الله را بر ارادهای خود مقدم داشتند هر یوم از ظالمین ظلمی ظاهر و ناری مشتعل مع ذلک صبر نمودند و بحق گذاشتند در بعضی از اراضی ظالمین هر سنه بسفک دماء مشغول و حزب مظلوم باین کلمه که از قبل بان نطق نمودیم متمسک ان تقتلوا خیر لکم من ان تقتلوا لله الحمد در سبیل الهی کشته شدند و نکشتند چه که بامر الله ناظر بوده و هستند در ارض

صاد و عشق آباد ظالمین نار ظلم افروختند و خون اولیا ریختند قل الهی الهی تری اولیائک تحت سیاط الظالمین و اغنامک بین ذناب ارضک اسئلک بقدرتک التی غلبت الکائنات و بسططانک الذی احاط علی الموجودات ان تتور قلوب عبادک بنور عدلک و زینهم بطراز البر و التقوی فی مملکتک انک انت المقتدر العزیز الفضال

این ایام طغیان مفترین و بغضاء خائنین از حد گذشته نفسیکه در لیالی و ایام بمناهی مشغول لأجل حفظ او او را طرد نمودیم رفته در مدینه کبیره با امثال خود متحد شده و بتضییع امر الله مشغول و اتخاذوا الاختر لانفسهم معینا و ناصرا لنشر مفتریاتهم و نفس مطروده از ارض مقدسه بشیخ محمد یزدی پیوست و بفتوای اخوی بر ضرر مظلوم و اکل اموال ناس قیام نمودند چون امرا و علمای ایران را مخالف و معرض میدانند لذا اختر و سائرین بر عناد قیام نمودند مخصوص اختر که محض اخذ دراهم و اعتبار تحریر نموده آنچه را که خود گواهی میدهد بر کذب آن لعمر الله انه فی ضلال مبین البته مقامیرا که اکثر اهل عالم انکار نموده اند احدی از مطالع بغی و فحشا و ظلم و اعتساف درباره اش بصدق تکلم نکند و تمسک نماید بانچه که سبب فزع اکبر است و لکن اینمظلوم بفضل الله و عنایت ما سوی الله را بمثابه کفی از تراب مشاهده مینماید ضوضاء و غوغاء و زماجیرشانرا بمثابه طنین ذباب میدانند مگر نفسیکه از عنایت الهی بطراز عدل و امانت و صدق و صفا مزینند نه ملاحظه شأن و تزویر عرفا را مینمایند و نه ضوضای علما را امام وجوه کل امر الله را اظهار نمودیم لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا اگر چه این ایام مطالع ظلم و اعتساف بر ضرر اینمظلوم قیام نموده اند سوف یظهر الله کنوزہ لنصره امره و نبأه و این کنوز رجالد لا تمنعم سطوة و لا تخوفهم شوکة و لا تضعفهم الصفوف و الالوف بحکمت و بیان امکان را مسخر نمایند قل یا حزب الله بیقین مبین بدانید فساد و نزاع و قتل و غارت شأن درندگان ارض است مقام انسان و شأنش بعلم و عمل است در اکثر الواح عباد را از ما یضرهم منع و بما ینفعهم امر نمودیم یا حزب الله با جمیع احزاب عالم بمحبت و مودت معاشرت نمائید فساد و شؤونات آن طرا نهی شده نهیا عظیما فی کتاب الله رب العالمین اگر چه در اول ایام از قلم اعلی نازلشد آنچه که ظاهرش مخالف امر جدید الهی است از جمله امثال اینفقرات نازل قد طالت الاعناق بالنفاق این اسیاف قدرتک یا قهار العالمین و لکن مقصود از آن نزاع و فساد نبوده بلکه مقصود اظهار مراتب ظلم ظالمین بوده و شقاوت مشرکین تا کل بدانند که ظلم فراعنه ارض بمقامی رسیده که از قلم اعلی امثال این آیه نازل و حال وصیت مینمائیم عباد الله را که از بعد ببعضی بیانات تمسک ننمایند و سبب ضرر عباد نشوند نصرت در این ظهور اعظم منحصر است بحکمت و بیان جند الله اعمال طیبیه طاهره و اخلاق مقدسه مرضیه بوده و هست و سردار این جنود تقوی الله مکرر این بیان در صحف و کتب و الواح نازل خذوا یا قوم ما امرتم به من لدی الله المهیمن القیوم انه یأمرکم

بما يحفظكم و ينفعكم انه هو الفضال الكريم امروز استقامت از اعظم اعمال نزد غنی متعال مذکور سبحان الله بعضی از نفوس که سالها ادعای استقامت مینمودند چون فی الجمله امتحان بمیان آمد فروا کحمر مستنفره فرت من قسورة چندی قبل مکتوبی از قریه منشاد بساحت اقدس ارسال نمودند و در آن مکتوب از حق جل جلاله خواری عادات طلب کرده اند لأجل اطمینان نفوس و ایقان قلوب و لکن سائلین بعضی از علمای فرقان بودند مشاهده شد اگر باسم ان نفوس ذکر اینظهور و حجت و برهانش شود شاید سبب ضوضای علمای فرقان گردد لذا اسناد را تحویل و تبدیل نمودیم و از ملکوت بیان نازلشد آنچه که هر منصفی اگر بقرائت آن فائز شود مادام الحیات بر جعت الیک یا مقصود العالم ناطق گردد و یکی از ان نفوس هم اظهار تصدیق مینمود و بعد از ملاحظه تحویل اسناد مترزل مشاهده گشت لا یعزب عن علمه من شیء یسمع و یری و هو المهیمن علی من فی السموات و الارضین امید آنکه از اضطراب باطمینان و از توقف بر جوع فائز شوند انه هو التواب الکریم مع آنکه اهل ان قریه در این ارض موجود و در ظاهر ظاهرهم امور آن ارض معلوم و واضح مع ذلک واقعشد آنچه که شایسته نبود کجاست شأن ان نفوس و نفوسیکه از شبهه و ریب و ظنون و اوهام انام گذشته اندو قصد بحر معانی نموده اند نقطه اولی میفرماید اگر او بر سماء حکم ارض نماید و یا بر ارض حکم سماء لیس لاحد ان یقول لم و بم باری بعضی از نفوس غافله در هر بلد بمثابه ابلیس در سر بتلبیس مشغولند و لکن لدی الله مشهود یا حزب الله لوجه الله شما را ذکر مینمائیم و نصیحت میفرمائیم که شاید از ارض ادنی قصد ذروه علیا نمائید و از اوهام بنور یقین توجه کنید و بما یظهر من عنده راضی باشید حق جل جلاله با علم یفعل ما یشاء آمده و رایة یحکم ما یرید امام وجهش منصوب بان ناظر باشید و از دوش فارغ و آزاد بیقین مبین بدانید آنچه از او ظاهر شود حق است و صدق لا ریب فیه امید آنکه از فضل و عنایت حق جل جلاله اولیاء یعنی نفوسیکه از اصحاب سفینه حمراء و از اهل بها محسوبند شبهات اهل عالم ایشان را از رحیق مختوم و اسم قیوم منع ننماید و محروم نسازد بعضی از خلق در هر حال نظرشان بر اعراض و اعتراض است چنانچه الی حین چند کره اهل بیان سؤال نموده اند که حضرت داود صاحب زبور بعد از حضرت کلیم علیه بهاء الله الابهی بوده و لکن نقطه اولی روح ما سویه فداه انحضرت را قبل از موسی ذکر فرموده و این فقره مخالف کتب و ما عند الرسل است قلنا اتق الله و لا تعترض علی من زینه الله بالعصمة الکبری و اسمائه الحسنی و صفاته العلیا سزاوار عباد آنکه مشرق امر الهی را تصدیق نمایند در آنچه از او ظاهر شود چه که بمقتضیات حکمت بالغه احدی جز حق آگاه نه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر نفوس اربعه اهل منشاد را طلب نمودیم تا حاضر شوند لیسمعوا ما خلقت الأذان لاصغائه و لکن حاضر نشدند قد منعتهم الاوهام عن نور الیقین از حق میطلبیم کل را مؤید فرماید بر تسلیم و رضا انه هو السامع المجیب امروز بر حزب الله لازم و واجب که از بحر

جود سلطان وجود و مالک غیب و شهود مسئلت نمایند که شاید عباد ارض باو هام حزب قبل مبتلی نشوند و لکن بعضی از نفوس مثل هادی دولت آبادی و مهدی نجف آبادی جمیع همت را بر اضلال خلق مصروف داشتند و بخدعه و مکرری ظاهر گشتند که سکان مدائن بیان و عرفان متحیر مشاهده میشوند ایکاش نفسی امثال آن سوالات را از نفس ساکنه در جزیره مینمود لیظهر له ما نزل بالحق فی هذا المقام العزیز المنیع قل یا اولیاء الله ندای مظلوم را بسمع فطرت بشنوید و در آثارش بعین حقیقت توجه نمائید لعمری اذا یظهر لکم ما کان مستورا عن اعین العباد ان الله هو الناصح الفیاض المشفق الکریم

یا ایها المنجذب بآیاتی اسمع ما انزلناه لاحد اولیائی انا ما اردنا فی الملک الا الاصلاح یشهد بذلك مصباح العالم الذی ما اتخذ لحفظه زجاجا و لا بلورا و لا حائلا لعمر الله ان البهء ما نطق عن الهوی بل بما یقرب الناس الی مقام تطمئن به قلوبهم و تستریح به نفوسهم انت تعلم و الله یعلم ورائک انی ما اتخذت لنفسی معینا و نصرت امر الله بقدره عجزت عند ظهورها قدرة العالم و سطوة الامم الذین نبذوا التقوی و اخذوا الفحشاء من دون بینة و برهان

بگو ای عباد و صایای مظلومرا بشنوید اول هر امری و ذکرى معرفت بوده اوست ممد کل و مربی کل و اول امری که از معرفت حاصل میشود الفت و اتفاق عباد است چه که باتفاق آفاق عالم منور و روشن و مقصود از اتفاق اجتماع است و مقصود از اجتماع اعانت یکدیگر و اسبابیکه در ظاهر سبب اتحاد و الفت و وداد و محبت است بردباری و نیکوکاریست در یکی از الواح باینکلمه علیا نطق نمودیم طوبی از برای نفسیکه در لیالی در فراش وارد شود در حالتیکه قلبش مطهر است از ضغینه و بغضا و لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم و حصن محکم متین از برای حفظ نفس اماره خشیه الله بوده و هست اوست سبب تهذیب نفوس و تقدیس وجود در ظاهر و باطن مکرر گفتیم نصرتیکه در کتب و صحف و الواح اینمظلوم مسطور بحکمت و بیان بوده و همچنین باعمال و اخلاق لعمر الله اقوی جنود عالم ا خلاق مرضیه و اعمال طیبه بوده و هست سیف تقوی احد از سیف حدید است لو کنتم تعلمون من غیر ستر و حجاب امام وجوه احزاب امر الله را ذکر نمودیم و کل را بما یقریهم و یحفظهم و یرفعهم امر کردیم و از اول ایام الی حین آنچه در سبیل دوست یکتا وارد شده حمل نمودیم و صبر کردیم و از فضل و رحمت الهی از امریکه بقدر سم ابره رائحه فساد از ان استشمام شود مقدس و منزه بوده و هستیم امروز امریکه لائق ذکر است امریست که سبب اتحاد و اتفاق و ارتقاء کلت عمل نیک بمثابه سدره مشاهده میشود و اثمار جنیه لطیفه از ان ظاهر میگردد امروز روز اعمال طیبه است و اخلاق مرضیه نصایح مظلوم از نظر نرود امید آنکه ما بین اولیا عرف محبت و دوستی متضوع گردد و با یکدیگر بمحبت و شفقت معاشرت نمایند در

یکی از الواح باینکلمه نطق نمودیم آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر مشورت و شفقت و خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و بر پا مجازات و مکافات امثال این امور بملوک عصر راجع ایشانند مظاهر قدرت الهی و مطالع عزت ربانی بعد از معرفت حضرت باری جل جلاله دو امر لازم خدمت و اطاعت دولت عادلّه و تمسک بحکمت بالغه این دو سبب ارتقاع و ارتقاء وجود و ترقی آنست از حق میطلبیم حضرت سلطان ایده الله را بتجلیات انوارنیر عدل منور فرماید اگر علمای حزب شیعه بگذارند رأفت و شفقت سلطانی کل را اخذ نمایند و بعدل و انصاف حکم فرماید اینمظلوم وفا را دوست داشته و دارد و یا ملکی از ملوک ارض را بر اعانت مظلومهای عالم تأیید نماید صراط حق و میزانش عدل و انصاف بوده از حق جل جلاله سائل و آلمیم عباد خود را از آنچه ذکر شد محروم ننمایید علمای ایران سبب و علت منع عبادند از صراط الهی قل

يا معشر العلماء ضعوا اقلامكم قد ارتفع صرير القلم الاعلى بين الارض و السماء وضعوا ما الفتومه بايادی الظنون و الاوهام قد ماج بحر العلم و اشرق نير اليقين من افق ارادة الله رب العالمين انا نوصي اولياء الله مرة اخرى بالامانة و الديانة و العفة و بتقوى الله قائد جيوش العدل من لدى الله الامر الحكيم الهى الهى ايد اولياتك على عمل يتضوع منه عرف رضائك و يكون مزينا بعز قبولك اى رب تسمع زفرااتهم و ترى عبراتهم و تعلم ما ورد عليهم من دون بينة من عندك انك تعلم ما فى قلوب عبادك و لا يعزب عن علمك من شىء قد شهدت الممكنات بانك انت الحق علام الغيوب طوبى لنفس تمسك بحبل الصبر و الاضطبار فيما ورد عليه فى سبيل الله رب العرش العظيم

قلم مظلوم در جميع احيان عباد را بما ينفعمهم و يقربهم وصيت نموده اميد انکه حق جل جلاله آذان عالم را مطهر نماید تا بسمع قبول نصايح و مواعظ مظلوم را بشنوند و بان عمل نمایند الهى الهى ايد عبادک الغافلين على الرجوع اليک انک انت التواب الفضال الفياض الغفار العليم الحكيم یکی از اولياء عليه بهاء الله که از کأس استقامت نوشيده و ما سوى الله نزدش معدوم بوده در ارض صاد باهادی دولت آبادی ملاقات نموده ان غافل ذکر نمود ماء نطفه را نقطه اولی حکم بطهارتش کرده اند لاجل حرمت نطفه من يظهره الله و در آن ایام جمال قدم بیست و پنج ساله بودند و مقصودش از اینکلمه رد ظهور الله و نفی او و اثبات اوهام خود بوده اولاً آنکه این کلمه از بیانست میفرماید در آن یوم بیان نفع نمیبخشد و بان تمسک ننمائید قال و قوله الحق انه لا يشار باشارتی و لا بما نزل فى البيان و بانچه ذکر نمود مخالفتش با حضرت نقطه نزد متبصرين واضح و ثابت چه که حضرت میفرماید ایاک ان تحتجب



بما نزل في البيان بكمال تصريح مخالفت نموده و شاعر نیست قل لعمر الله لا يجد احد من البيان الا عرف ظهور مكرم الطور الذي ينطق باعلى النداء الملك لله مولى الورى

يا هادى سبب اختلال و اضلال مشو انوار آفتاب حقيقت عالم معانى و بيان را منور نموده و آيات الهى بمثابه امطار از سحاب فضل نازل و هاطل جميع بيان اليوم طائف حول است لوكنتم تفقهون سبحان الله هادى ملتفت نیست که چه ميگويد و از بيان حضرت نقطه اولى درباره نطفه چه ادراك کرده ثانيا بگو اى غافل نطفه من يظهره الله روح ما سويه فداه طاهر و مطهر بوده و هست و آن نطفه مبارکه بذكر احدى محتاج نه اقسامك بالله الذى خلقك و سويك در يك آن قلب را از بغض مطهر نما و بعد در آنچه ذكر نمودى تفكر كن شايد بكلمه مبارکه تبت اليك يا مولى العالم موفق شوى آيا پاكي و طهارت نطفه من يظهره الله معلق بكلمه عباد اوست استغفر الله من هذا الوهم المبين استغفر الله من هذا الظلم العظيم استغفر الله من هذا الخطأ الكبير بگو يا هادى اگر در اين حين سمع را از قصص كاذبه طاهر سازى از لسان حضرت نقطه اننى انا اول العابدين اصغا نمائى من يظهره الله روح ما سويه فداه محيط بوده نه محاط مقام نقطه بقول او ثابت شده و ميشود انه هو غنى عن فى السموات و الارض كل باو محتاج و در اين مقامات حضرت نقطه بكلمه مذكوره ناطق اسمع ثم انصف و لا تكن من الظالمين و اگر بگوئى مقصود حضرت نقطه از ذكر نطفه آگاهى خلق بوده خلق اگر مثل تو مشاهده شوند هرگز آگاهى نيابند چه كه بصر و سمع را از مشاهده و اصغا منع نمايند و اگر مقصود آگاهى نفوس منصفه بوده ايشان از ذكر من يظهره الله و كلمه او كه نقطه اولى از ان اخبار نموده بقوله انه ينطق فى كل شان اننى انا الله الى آخر الآية مقام آن نطفه طبيه و آن لطيفه طاهره ربانيه را دانسته و ميدانند باري مقصود آن حضرت از ذكر اين اذكار اشتغال بذكر ان محبوب بوده اعرف و كن من الشاكرين اعلم و كن من التائبين انظر و كن من المنصفين ميفرمايد شجره اثبات باعراض از او شجره نفى ميشود لعمر الله ندای بيان مرتفع و با ناله و حنين ميفرمايد يا قوم يوم يوم الله است و امر او بقطره از بحر ممنوع نشويد و بذره از آفتاب ظهور محروم نمايند لعمرى يا هادى اخذت الغدير و نبذت بحر الله و رأك اتق الله ثم انصف فيما ظهر بالحق انه يغنيك عن دونه و يهديك الى نبأ العظيم يا هادى هل يقدر من اردته ان يستن مع الفارس الالهى فى ميدان الحكمة و البيان لا و ربك الرحمن خذ اعنة هويك ثم ارجع الى موليك ان اليه مرجعك و مثويك يا هادى قل للمهدى لست انت من فرسان هذا المضمار اعرف مقامك و لا تكن من المتجاوزين طهر قلبك من همزات الورى و بصرک عن رمد الهوى لتعرف من اتى من افق الاقتدار برايآيات الآيات و تكون من العارفين يا مهدى از برای اين يوم خلق شدى بخدعه و مكر تمسك ننما و سبب اضلال مشو و مخالفت حضرت نقطه مكن بحر بيان امام بصرت مواج و آفتاب حقيقت فوق رأست مشرق و لائح

انظر و قل لك الحمد يا مقصود العالم و لك البهَاء يا محبوب من فى السموات و الارضين يا هادى انصاف ده در آنچه ظاهر شده تو هر يوم در حفظ جان خود تدبير مينمائى و مردمرا بدرهم و دينار و اقوال نالايقه از حق منع ميكنى بر خود و مردم رحم نما در بيدانشى بمقامى رسیده که طهارت نطفه من يظهره الله را معلق بکلمه نقطه نموده استغفر الله من هذا الوهم المبين استغفر الله من هذا الظلم العظيم استغفر الله من هذا البغى الكبير استغفر الله من هذا الخطأ الذى ليس له شبيهه و لا نظير قسم بأفتاب برهان که اليوم از اعلى افق عالم مشرق و لائح است اينمظلوم لوجه الله ترا نصيحت ميفرمايد لعلك تتذكر او تخشى تو با ما نبودى از اصل امر آگاه نيستى بآثار رجوع نما لعل يفتح على وجهك باب العدل و الانصاف و تكون من الموقنين بعد از ذكر نطفه امام وجه شخص مذکور عليه بهاء الله و عنايته گفته پنجاه جلد كتاب از يحيى نزد منست امشب بمان و ببين مع آنکه آنچه اعتراض کرده جوابهاى محکم شنیده و لكن بغضا او را از توجه بافق اعلى منع نموده حق شاهد و عالم گواه که بکذب تکلم کرده دو جلد از مناجات حضرت نقطه روح ما سويه فداه نزد يحيى بوده و مکرر ان را نوشته شايد آنچه نوشته بهادى سپرده و ازین گذشته اگر صاحب هزار کتاب شود در اين يوم او و امثال او را نفعى نبخشد يك قطعه الماس از صدهزار خروار حجر بهتر است صد رطل حديد و نحاس بيك ياقوت بهرمانى معادله نمايد ازین امور گذشته معادل جميع كتب سماوى از نقطه و قبل او الحال حاضر و موجود بيا و ببين و در حين تنزيل حاضر شو شايد نفاتح وحى ترا جذب نمايد و يا عرف الهام بمقصود رساند يا هادى اگر از حضور ممنوعى و كيل و نايب تعيين نما شايد بياييد آنچه را که اليوم از ان غافلید و اقبال نمائيد بانچه که از ان معرضيد ان المظلوم ينادى و يقول الهى الهى لا تمنع عبادك عن شاطى بحر عنائتك و لا تجعلهم من الذين كفروا بك و باياتك و انكروا ما انزلته من قلمك الاعلى فى ايامك اى رب عرفهم نبأك و علمهم صراطك و مقامك انك انت العزيز التواب بگو يا هادى اينمظلوم وقتى در زنجير بود که تو در بستر بکمال راحت آرمیده بودى در ليالى و ايام لاجل ارتفاع كلمة الله حمل بأساء و ضراء نموديم زحمتهاى اينمظلوم و بلايای او خارج از حد احصاست اياميکه از سطوت غضب علما و امرا عالم ظلمانى و تيره بود اينمظلوم بقوت ملكوتى و قدرت الهى منقطعا عن العالم امام وجوه امم باظهار امر قيام نمود و از جهات نفاتح متضوع و تجليات انوار نير بينات مشرق و ساطع و لائح و چون فى الجملة آفتاب امر از افق هر مدينه اشراق نمود تو و امثال تو از خلف حجاب با اسياف ضغينه و بغضا و كذب و افتراء بيرون آمدید و قصد مظلوم نمودید من غير حجت و برهان اتق الله يا هادى و لا تكن من الظالمين انا ندعوكم الى النور و تدعوننى الى النار ما لكم لا تتعقلون و فيما ظهر لا تتفكرون بشنو ندای مظلومرا ثم اجعل محضرك بين يدى الله ثم انصف فى هذا النبأ الاعظم و لا تكن من الظالمين بحضرت نقطه روح ما سويه فداه بچه حجت اقبال كردى و تصديق نمودى اعظم از انرا به بصر انصاف ملاحظه نما لعلك

تتخذ الله لنفسك معينا و تجد اليه سبيلا قسم بامواج بحريين مقصود عالميان از ايمان تو و امثال تو گذشتيم القاي بغضا در قلوب منما نصيحت ناصح امين را بشنو و بآثار منقطعا عن الكل رجوع نما لعمر الله انها ترشدك و تهديك الى صراط الله المستقيم هر يوم بوهمی تمسك مينمائی و بر اعراض و اعتراض تشبث نفسي از شما باين ارض آمده و ذكر نمود معرضين بيان مقبلين را منع مينمايند و از توجه بشطر الله باز ميدارند و ذكر قتل و ظلم و امثال انرا القا ميکنند و مقبلين را از صراط مستقيم محروم ميسازند حق جل جلاله مقدس و مبراست از ادراك و عقول معرضين بايد در اثبات حقيقت نظر نمود و به حجت و برهان تمسك جست اگر حقيقت ثابت شد ديگر آنچه از جانب او ظاهر شود حق است شك و ريب را در انساحت مقر و مقامی نه چندی قبل اينخطبه مبارکه از قلم اعلى جارى و نازل حال مجدد ذكر ميشود شايد بمرقاة انصاف صعود نمائی و در آنچه ظاهر شده تفكر كنى و فائز شوى بانچه كه سبب اعظم است از